

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۵، سال دهم، سپتامبر ۲۰۰۹

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● شاگرد ساختن نوایمانان

بخش سوم: نشانه‌های زندگی نوین (تت استیوارت)

● بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس

قسمت سوم (فریبرز خاندانی)

● رهبر خدمتگزار

بخش چهارم: بخشنده خوش (تت استیوارت)

● یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

بخش سوم: انجیل تندرستی کامل (دنباله)

(نوشته پروفیسور گوردون فی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

شاگرد ساختن نوایمانان

بخش سوم: نشانه‌های زندگی نوین

از کشیش تَت استیوارت

”پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است.“ (دوم قرن‌تینان ۵: ۱۷).

کار کردن با نوایمانان با شادی بسیاری همراه است، اما مسؤولیت بزرگی نیز در بر دارد. شادی به‌خاطر این است که می‌توانیم شاهد قدرت دگرگون‌کننده مسیح باشیم، در عین حال که این امتیاز را داریم که اصول کتاب‌مقدس را به ایشان تعلیم دهیم تا پیروان وفادار مسیح باشند. در ذهن نوایمان سوء تفاهمات بسیاری هست که باید با محبت و دقت به آنها پرداخت. باید به او بیاموزیم که پیروی از عیسی صرفاً آموختن واژگان جدید مذهبی یا جایگزین ساختن آیینهای قدیمی با آیینهای جدید مسیحی نیست. مسیحی بودن این نیست که رهبر روحانی جدیدی بیابیم و کورکورانه از او پیروی کنیم. مسیحی بودن بسیار ریشه‌ای‌تر است از تمام تغییرات سطحی. مسیحی شدن یعنی تبدیل شدن به ”خلقتی تازه“. یعنی دریافت طبیعتی نو در مسیح که جایگزین طبیعت کهنه‌ای می‌شود که تحت کنترل گناه قرار داشت. نوایمان باید هویت جدید خود را در مسیح درک کند و اینکه چگونه تحت قدرت و کنترل روح‌القدس زندگی نماید (رومیان ۶: ۱-۱۴). درک هویت جدید بسیار حیاتی است، زیرا رفتار فرد را تعیین می‌کند. در دوم قرن‌تینان، فصل ۵، پولس رسول پنج نشانه را مطرح می‌سازد که خلقت تازه در مسیح را همراهی می‌کند. آیه ۱۷ کانون این بخش است که حقایق پر جلال خلقت تازه در مسیح را بیان می‌دارد، و آیات پیرامون آن نیز به توصیف تجلیات این زندگی نوین می‌پردازند. برای هر کسی که با تعلیم و تربیت نوایمانان سر و کار دارد حیاتی است که این نشانه‌های زندگی نوین را تشخیص دهد و قادر باشد ایشان را در رشد در این زمینه‌های حیاتی یاری دهد.

انگیزه‌های نوین

پولس می‌فرماید: ”محبت مسیح ما را فرو گرفته است.“ (دوم قرن‌تینان ۵: ۱۴). آنچه بر قدرت دگرگون‌کننده مسیح در دل ما شهادت می‌دهد، این است که چگونه روح‌القدس انگیزه‌های ما را تغییر می‌دهد. پولس می‌نویسد که کسی که تولد تازه یافته، در واقع تحت تسلط محبتی است که برای مسیح دارد، نه انگیزه‌های خودخواهانه خودش. نوایمان نیاز دارد بداند که پیش از آنکه مسیحی شود، دشمن مسیح بود و محبتی برای خدا نداشت (رومیان ۵: ۱۰). اما وقتی ایمان در قلبش شکوفه زد، روح‌القدس دل او را با محبتی جدید نسبت به خدا لبریز ساخت (رومیان ۵: ۵). در آغاز، این محبت به شکل قدردانی‌ای بود برای کاری که خدا بر صلیب کرده و فدیهای که فراهم ساخته است. به مرور زمان، درک او از محبت خدا باید رشد کند؛ این محبت باید در

شناخت خدا ریشه داشته باشد، و او را به پرستش عمیق‌تر خدا هدایت کند، نه به‌خاطر کاری که برای او انجام داده، بلکه به‌خاطر اینکه او کاملاً سزاوار پرستش است. محبت مسیح وقتی بر اساس کتاب‌مقدس درک شد، نوایمان را انگیزش می‌دهد تا زندگی خود را وقف او سازد، زیرا درک خواهد کرد که گناه کردن سبب می‌شود حضور خدا را احساس نکند. مسیحی بالغ بیش از پیش برای شادی حضور خداوند ارزش قائل خواهد شد و تصمیم خواهد گرفت که شرارت را کنار بزند و به عدالت بچسبد. همچنین خواهد آموخت که دوست داشتن خدا صرفاً به‌خاطر کاری که برای او انجام می‌دهد چقدر کودکانه است؛ او در محبت ایثارگرانه مسیح رشد خواهد کرد و این امر به او انگیزش خواهد داد تا زندگی خود را برای خدمت به خداوندش فدا کند.

اربابی جدید

پولس به تشریح این نکته می‌پردازد که خلقت تازه بودن در مسیح به چه معنایی است. می‌فرماید: ”و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشان زیست نکنند، بلکه برای او که برای ایشان مرد و بر خاست.“ (آیه ۱۵). از مضمون متن چنین بر می‌آید که چون مسیح ما را با خون خود خرید، ما دیگر نمی‌توانیم برای خود زندگی کنیم. ما از ملکوت خویشان به ملکوت خداوندمان عیسی مسیح منتقل شده‌ایم. زمانی بنده گناه بودیم، اما اکنون با شادی خادمین اربابی جدید هستیم. موارد زیر نشانه این هستند که شخص هنوز در پذیرفتن مسیح به‌عنوان ارباب جدید خود دچار کشمکش است:

- شخص احساس نارضایتی و ناآرامی می‌کند (فیلیپیان ۱:۴).
- دل شخص میان مسیح و دنیا مردد است (متی ۶:۲۴؛ یعقوب ۱:۶-۸).
- زندگی شخص تحت کنترل رفتار گناه‌آلود قرار دارد (رومیان ۶:۱۳).
- زندگی شخص ثمری برای مسیح نمی‌آورد (یوحنا ۱۵:۵).

مسیح راه تسلیم به اربابی خود را به‌روشنی در لوقا ۹:۱۸-۲۶ ترسیم کرده است. ما فرا خوانده شده‌ایم تا هر روز صلیب خود را بر داریم، یعنی باید هر روز برای خویشان بمیریم و زندگی تغییر یافته و حضور و قدرت مسیح را در زندگی خود تجربه کنیم.

نگرشی نو

کسی که در مسیح خلقت تازه شده چشمانی جدید دریافت می‌کند تا دنیا را با آنها بنگرد. پولس می‌فرماید: ”بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را به حسب جسم نمی‌شناسیم.“ (آیه ۱۶). او حتی اعتراف می‌کند که زمانی مسیح را با نگرشی دنیوی می‌دید، اما اکنون همه چیز را متفاوت می‌بیند. زمان زیادی لازم است تا دنیا را از دریچه کلام خدا ببینیم. نوایمانان عینک قدیمی خود را با خود به‌همراه می‌آورند، اما صرف وقت در مطالعه کتاب‌مقدس و مشارکت با سایر ایمانداران به تغییر ایشان کمک می‌کند. مطالعه صفات خدا یکی از مؤثرترین

روشها برای شکل بخشیدن به نگرشی مسیحی است، زیرا نگرش شخص در باره خدا به نگرش او در باره دنیا شکل می‌بخشد.

معنایی جدید

پولس هدف خدا را برای مقدسین بیان کرده، می‌فرماید: ”و کلام مصالحه را به ما سپرد.“ (آیه ۱۹). خدا به ما مأموریتی داده است. اگر در گذشته برای لذات خود زندگی می‌کردیم، اما اکنون که محبت مسیح در عمق دل ما جای گرفته، دعوت شده‌ایم تا پیام مصالحه انجیل را به جهانی گمگشته اعلام کنیم. وقتی برای این زندگی می‌کنیم که اهداف خود را به عمل بیاوریم، قطعاً احساس خلأ خواهیم کرد. سلیمان با شیوایی این حقیقت را بیان کرده، می‌فرماید: ”لَهَذَا مِنْ أَزْ حَيَاتِ نَفَرْتِ دَاشْتَم، زِيْرَا اَعْمَالِي كِه زِيْر اَقْتَاب كَرْدِه مِي شُود دَر نَظَر مَنْ نَآيَسَنْد اَمَا، چُونَكِه تَمَامًا بَطَالْت و دَر پِي بَاد زَحْمَت كَشِيْدَنْ اَسْت.“ (جامعه ۲: ۱۷). زندگی تنها زمانی مفهوم می‌یابد که هدف الهی خود را درک کنیم و آن را با غیرت دنبال نماییم.

خدمتی جدید

دعوت آخر پولس در این بخش این است که درک کنیم سفیر مسیح هستیم؛ می‌فرماید: ”پس برای مسیح ایلچی (یعنی سفیر) هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند.“ (آیه ۲۰). سفیر نماینده دولت متبوع خود است در کشوری دیگر؛ ما نیز مأموریت خاصی داریم تا در زمینه‌های مختلف نماینده مسیح باشیم. نوایمانان باید بیاموزند که در بدن مسیح چه خدماتی می‌توانند انجام دهید و شروع کنند به انجام خدمات کوچک. در اکثر موارد، ایشان اشتیاقی خدادادی برای خدمت دارند، و این نشانه خوبی است از اینکه در مسیح خلقت تازه‌ای هستند.

بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش دوم: بدعت نسطوریوس (قسمت سوم)

از کشیش فریبرز خدانی

پس از آنکه هم در شورای نیقیه (۳۲۵ میلادی) و هم در شورای قسطنطنیه (۳۸۱ میلادی)، ایمان به تثلیث مورد تأکید اسقفان قرار گرفت، نوک تیز پیکان حمله بعدی بدعت گذاران متوجه شخص عیسی مسیح گردید. ما مسیحیان معتقدیم که عیسی مسیح هم انسان کامل بود و هم خدای کامل، ولی معنای این سخن چیست؟ بدعت آپولیناریوس^۱ (که در مقاله بعدی او و بدعتش را معرفی خواهیم کرد) معتقد بود که عیسی دارای جسمی بشری بود، ولی روح خدا را در خود حمل می‌کرد. به عبارتی دیگر، خدا یا لوگوس ازلی^۲، جسم و جان بشری عیسی ناصری را تصرف کرد و با بیرون کردن جسم و جان عیسی از روح بشری، خویشتن را جانشین آن ساخت. حاصل این کار این بود که به زعم آپولیناریوس، تلفیق دو طبیعت الهی و بشری در عیسی مسیح به گونه‌ای بود که می‌توان حد و مرز میان دو طبیعت را به خوبی و به راحتی تشخیص داد. از محکومیت بدعت آپولیناریوس چیزی نگذشته بود که سخن تازه نسطوریوس طوفانی در ملکوت مرئی خدا برپا کرد.

نسطوریوس در سال ۴۲۸ میلادی به سمت پاتریارخ قسطنطنیه منصوب شد. او از همان ابتدای کار خود با سرسختی و شدت بسیاری با بدعت‌ها و تعالیم غلط مبارزه می‌کرد. لبه تیز حمله نسطوریوس متوجه کسانی بود که مسیح را دارای دو طبیعت مجزا از یکدیگر قلمداد می‌کردند. خطای اصلی و اساسی نسطوریوس این بود که بدون داشتن دانش کافی، خود را به میدان مبارزه فلسفی و الهیاتی انداخت و هرچند که نیت او خیر بود و می‌خواست که از مبانی ایمان دفاع کند، لیکن به دلیل ضعف مبانی فلسفی و الهیاتی خود، خطایی بزرگتر را مرتکب شد. مشکل نسطوریوس این بود که نحوه تلفیق دو طبیعت را به درستی درک نکرده بود و به همین دلیل زمانی که می‌خواست از تعلیم درست دفاع کند، خود تعلیمی نادرست ارائه نمود^۳.

به خاطر این عدم درک نادرست نسطوریوس از تلفیق و اتحاد دو طبیعت عیسی مسیح، او منظور کلیسا و کلام از اتحاد و تلفیق را اینگونه استنباط می‌کرد که لوگوس الهی و عیسی (به مثابه یک انسان) دو ذات^۴ یا دو

^۱ Apollinarius

^۲ یوحنا ۱:۱

^۳ بارها شنیده‌ام که کشیشان ایرانی جهت تشریح تثلیث از مثال آب و یخ و بخار استفاده می‌کنند که این خود بدعت مودلیزم (سبلینیزم) است.

^۴ Entity

وجود^۵ یا دو شخص^۶ متفاوت بودند که از نظر معنوی بایکدیگر هم‌نوا شده‌اند. به گفته نسطوریوس، پسر خدا، خود را به عیسی (فرزند مریم)^۷ ملحق ساخت تا او را کامل گرداند. لذا زمانی که عیسی تولد یافت، بزرگ شد و بر صلیب رنج دید و کشته شد، پسر خدا هیچ یک از این رنج‌های خاص یک انسان را تجربه نکرد.

سرچشمه بدعت

در نخستین مقاله خود اشاره کردم که مدرسه انطاکیه شاگردان معروفی چون تئودور مایسوستی را تربیت کرده بود. سرخ بدعت نسطوری را باید در تعالیم تئودور معلم نسطوریوس یافت. تئودور را که در مابین سالهای ۳۲۵-۴۲۸ می‌زیست، می‌توان در آن واحد هم به‌عنوان نقطه ضعف مدرسه انطاکیه معرفی کرد و هم به‌عنوان نقطه قوت آن. او بر تفسیر صحیح از عهدجدید و به رسمیت شناختن طبیعت بشری عیسی پافشاری می‌کرد، که خود نشانگر نقطه مثبت الهیات ارتدوکس (راست‌دین) مدرسه انطاکیه بود. هرگز نباید فراموش کرد که بدعت‌های ضاله طبیعتی چسبیده دارند. درست همانطور که باسیل سل می‌تواند سالها در بدن انسان سالم در حالت کمون زنده بماند و زمانی که شخص بیمار و ضعیف شد از حالت کمون خارج شده، میزبانش را مسلول کند، به همین شکل هم بدعت‌ها می‌توانند حتی قرن‌ها در کلیسا ساکت بمانند و در زمان مناسب سر از خواب بر دارند. تئودور مایسوستی و کمابیش اکثر متفکرین مدرسه انطاکیه (شاید بدون آنکه حتی متوجه‌باشند) تحت تاثیر پولس ساموستایی^۸ اسقف انطاکیه (بین سالهای ۲۶۰-۲۷۰ میلادی) قرار داشتند. پولس ساموستایی معتقد بود که عیسی از لحاظ طبیعت بشر بود ولی به لحاظ فضیلت الوهیت یافت. مدرسه انطاکیه در ظاهر تفکر پولس ساموستایی را رد کرده بود، ولی در واقع، آنها کماکان آن تفکر را در بدنه تعالیم خود حمل می‌کردند.

باید به این واقعیت توجه داشت که در کلیسا همیشه دو الهیات مختلف وجود دارد، یکی الهیات نظری، مدون، یا فرمولهای الهیاتی و اصول عقاید کلیسا و اساسنامه‌های کلیسا است که در کشوری بایگانی دفتر کلیسا خاک می‌خورد و دیگری، الهیات عملی و غیر مدون کلیسا است که بعضاً ممکن است زمین تا آسمان با الهیات مدون و نگاشته شده بر کاغذ فرق کند. کلیسا ممکن است به فیض خدا التزام داشته باشد و بپذیرد که انسان‌ها به خاطر فیض خدا و نه به خاطر شایستگی ذاتی خود مشمول نجات خواهند شد، ولی در عمل رفتارشان به گونه‌ای باشد که حقیقیان فکر کنند ابتدا لازم است که آنها یک سری کارها و یک سلسله تغییرات را در زندگی خود به نمایش بگذارند (مثلاً سیگار کشیدن را ترک کنند یا طرز لباس پوشیدن خود را تغییر دهند و یا گوشت خوردن را ترک کنند و غیره) تا اینکه لیاقت و استحقاق دریافت فیض را کسب کنند.

⁵ Being

⁶ Person

⁷ شباهت این طرز فکر نسطوریوس با لقبی که قرآن به مسیح می‌دهد (عیسی ابن مریم) در خور دقت و تأمل می‌باشد.

⁸ Paul of Samosta

اعتقاد نسطوریوس

نسطوریوس دویست سال بعد، تفکر پولس ساموستایی را که در مباحثات نظری ردّ شده بود ولی در الهیات عملی زنده و سر حال بود، از طریق معلم خود به ارث برد و آنرا از پشت منبر اعلام نمود. نسطوریوس که می‌خواست که از یک سو هم مانع پرستیده شدن مریم بشود و هم از جانب دیگر جلو این توهم را سدّ کند که می‌گفت "خدا متولد شده است"، لفظ تئوتوکوس^۹ یعنی حمل‌کننده خدا یا مادر خدا، را از مریم دور ساخت و او را به عنوان کریستوتوکوس^{۱۰} یا حمل‌کننده مسیح معرفی کرد. به عبارتی دیگر، نسطوریوس اعلام کرد که "آنچه را که آن رحم باکره حمل می‌کرد، بشریت مسیح بود و نه الوهیت او". خطای نسطوریوس این بود که از سر ندانم‌کاری، بدعت آپولیناریوس را با بدعت آریوس در هم ساخت و حاصل آن ملغمه‌ای خطرناکتر از آن دو شد.

اجازه بدهید که موضوع را اینگونه تشریح کنم. اگر در بدعت آریوس مسیح نه انسان کامل بود و نه خدای کامل، و اگر در بدعت آپولیناریوس وجود عیسی مسیح ضمن آنکه الوهیت خدا را داشت از ذهن یا نفس بشری خالی بود، در بدعت نسطوریوس، عیسی مسیح کاملاً انسان و کاملاً خدا محسوب می‌شد، لکن این دو طبیعت قابل تفکیک از یکدیگر بودند و آنچه آن دو طبیعت را به هم پیوسته بود، اراده معنوی^{۱۱} خدا بود. بدعت نسطوریوس در شورای افسس ۴۳۱ میلادی ردّ شد و بیانیه آن شورا بر تلفیق کامل و تفکیک‌ناپذیری دو طبیعت الهی و بشری پافشاری کرد.

اهمیت موضوع

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که مگر مشکل عملی و نجات‌شناختی این بدعت چه بود که اینهمه ذهن کلیسا را به خود مشغول ساخت؟ پاسخ این است که اگر به گفته نسطوریوس آنچه دو طبیعت عیسی را به هم متصل می‌ساخت، اراده الهی است، پس تنها با داشتن یک اراده الهی است که طبیعت بشری ما می‌تواند به خدا متصل بشود. به زعم این بدعت، تنها زمانی می‌توان نجات را پیدا کرد که در مرحله اول، مانند عیسی بی‌گناه بشویم و اراده خود را با اراده پدر همسو کنیم. حال آنکه کتاب مقدس به ما می‌گوید که به "زخمهای او ما شفا یافته‌ایم" (اشعیا ۵۳: ۵). به این دلیل که خدا، انسان شد، ما می‌توانیم به نجات امیدوار باشیم. به خاطر اینکه خدا "او را که گناه شناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی عدالت خدا شویم" (دوم قرن‌تیان ۵: ۲۱). این بدعت، به نوبه خود جاده صاف‌کن بدعت پلاگیانیزم^{۱۲} شد. بدعت پلاگیانیزم می‌گوید که بشر در خود نیرو و اراده آن را داراست که مسیر خود را به سوی خدا تغییر دهد و تصمیم به پیروی از خدا بگیرد.

⁹ Theotokos

¹⁰ Christokos

¹¹ Moral will of God

¹² Pelagianism

بسیاری از واعظین محترم، خطابه آتشین خود را با این سخنان به پایان می‌رسانند که ”اگر امروز تصمیم بگیرید که به جلو کلیسا آمده زانو بزنید، یا دست خودتان را به علامت موافقت بلند کنید و این دعا را با من تکرار کنید، آنگاه نجات خواهید یافت.“ غافل از آنکه اراده انسان، آنقدر اسیر گناه است که هیچگاه قدرت رها ساختن و نجات دادن خود را دارا نیست. نجات یافتن این نیست که انسان تصمیم بگیرد و به خاطر این تصمیم بخشایش گناهان را تحصیل و تجربه کند. فیض نجات را در این دعا و اعلان مغفرت نمازنامه کلیسای اسقفی می‌توان مشاهده کرد که پس از اعتراف عام، کشیش خطاب به جماعت می‌گوید: ”خداوند قادر مطلق و رحیم مغفرت تمامی گناهانتان را به شما کرامت فرماید و شما را از قید هرگونه معصیتی خلاصی بخشد و توبه قلبی و اصلاح سیرت و فیض و تسلی روح‌القدس را به شما عنایت کند. به وسیله خداوند ما عیسی مسیح.
آمین“

رهبر خدمتگزار

بخش چهارم: بخشنده خوش

نوشته کشیش تَت استیوارت

”خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.“ (دوم قرنتیان ۹:۷).

خودمحوری سرشتی ما

در تلاش خود برای آنکه رهبرانی باشیم شبیه عیسی، با این مسأله مواجه می‌شویم که ”دادن“ در قلب خدمت او قرار داشت. نباید از یاد ببریم که خدا محبت خود را با ”دادن“ به ما نشان داد (یوحنا ۳:۱۶). می‌خوانیم که عیسی نیامد تا به او خدمت کنند، بلکه تا جان خود را همچون فدیة برای گناهکاران بدهد (مرقس ۱۰:۴۵). همه اینها بسیار زیبا و روحانی به نظر می‌رسد؛ اما پولس به آن جنبه‌ای عملی می‌دهد و آن را به زندگی ما مربوط ساخته، می‌فرماید: ”هیچ چیز را از راه تعصب (یعنی جاه‌طلبی) و عُجب (یعنی تکبر) مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.“ (فیلیپیان ۲:۳-۴). پولس دو خصوصیت بنیادین را مشخص می‌سازد که همه ما از گناه اولیه به ارث برده‌ایم. ما به‌طور طبیعی ”خودمحور“ هستیم. در نتیجه جاه‌طلب و خودخواه می‌باشیم، زیرا همگی می‌کوشیم مورد پذیرش دیگران قرار گیریم و برای خود قدرت کسب کنیم. ما ”عُجب“ داریم، یعنی دچار تکبر می‌شویم و به آنچه که هستیم و کرده‌ایم افتخار می‌کنیم.

رهبری با نگرشی جدید

رهبر خدمتگزار کسی است که هر روزه صلیب مسیح را بر خود می‌گیرد و می‌آموزد که چگونه با قدرت مسیح زندگی کند، نه با تمایلات طبیعی خود. او می‌آموزد که زندگی‌اش دیگر از آن خودش نیست، بلکه باید مسیح و دیگران را خدمت کند. اما این خدمتی نیست که مانند گذشته باشد، زمانی که امید داشتیم کسانی که به ایشان خدمت می‌کنیم احترام خاصی برایشان قائل شوند و ما را تکریم کنند. در گذشته، خدمت برای این بود که دیگران را به خود وابسته سازیم و برای خود شهرت کسب کنیم. اکنون رهبر خدمتگزار باید نگرش خود را شکلی نو بخشد و بداند که رهبری در مسیحیت مبتنی بر چیست. اگر دیگران را واقعاً بهتر از خود بدانیم، رهبری ما چه تغییری خواهد کرد؟ چگونه می‌توانیم واقعاً منافع دیگران را جلوتر از منافع خود قرار دهیم؟

اینها سوالات ساده‌ای نیست، اما همینکه شخص رهبر در حضور خدا با آنها کشمکش می‌یابد، نشانه خوبی است از کار روح‌القدس. کلام خدا به‌روشنی به ما پاسخ می‌دهد: ما باید بخشنده خوش باشیم.

اصول دادن

در دوم قرن‌تین ۸: ۱-۵، می‌بینیم که پولس شخصاً کلیساهای ایالت مکادونیه (همان مقدونیه) را تحسین می‌کند که نخست خود را به خداوند دادند و بعد به او. وقتی این پنج آیه را عمیق‌تر بررسی می‌کنیم، چهار خصوصیت بنیادین در مورد "بخشنده خوش" را مشاهده می‌نماییم. اما پیش از آنکه این خصوصیات را با شما در میان بگذارم، می‌خواهم خاطرنشان سازم که اهالی مکادونیه شدیداً دچار فقر بودند، اما با این حال، به نیازهای کلیسای اورشلیم واکنش نشان دادند (آیه ۲). این همداری است به ما تا گمان نبریم که دادن فقط وظیفه ثروتمندان است. دادن در راه خدمت مسیح امتیاز شادمانه همه ایمانداران است. گرچه پولس در این آیات در باره دادن پول سخن می‌گوید، اما من فکر می‌کنم که اصولی که او مطرح می‌سازد، می‌تواند رهنمود سودمندی باشد برای همه آنانی که می‌خواهند رهبر خدمتگزار باشند و خود را نخست به خداوند و بعد به خدمت دیگران وقف کنند. حال ببینیم رهبر خدمتگزار چگونه باید بدهد.

دادن بدون انتظار قدردانی

یکی از نیرومندترین دلایل انسانی برای دادن، جلب قدردانی دیگران است. چه شیرین است وقتی می‌شنویم ناممان از بالای منبر اعلام می‌شود یا کسی از ما به‌خاطر خصوصیات یا خدمت‌مان تعریف می‌کند. باید اعتراف کنم که گاه وقتی به عیادت کسی در بیمارستان رفته‌ام، امید داشتم که خانواده او در آنجا حضور داشته باشند و ببینند که من چه شبانی خوب و باتوجهی هستم. اما توجه کنیم که پولس به کلیساهای ایالت مکادونیه اشاره می‌کند بدون اینکه نامی از شبانان یا شهر خاصی ببرد. ایشان گمنام باقی مانده‌اند. چنین حالتی سبب می‌شود که دادن یا ایثارگری ما در خدمت، پرستشی باشد برای خدا، و نه از سر انتظار دریافت پاداش. به‌تازگی، یکی از اعضای کلیسا با عصبانیت به من گفت که خانواده‌ای که ساعت‌ها صرف خدمتشان کرده بودم، کلیسا را ترک گفته‌اند. گفت: "آنها از شما سوء استفاده کرده‌اند." گفتم: "نه، از من سوء استفاده نکردند، از محبت مسیح سوء استفاده کردند." زیرا من کوشیده بودم از سر محبت به آنان خدمت کنم و نتیجه را به خدا بسپارم. هرچه بیشتر دیگران را از سر محبت مسیح خدمت کنیم، کمتر از ایشان دلچرکین خواهیم شد.

دادن بدون خساست

وقتی به نحوه دادن مسیحیان ایالت مکادونیه عمیق‌تر نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ایشان چه سخاوتی به خرج دادند. می‌خوانیم که ایشان سخت در زحمت و فقر بودند؛ با این حال، با گشاده‌دستی و شادی هدیه دادند. چند بار شده که امکانات ما تعیین کرده که چقدر به خداوند بدهیم؟ چند بار شده که فقر ما این نگرش را در ما پدید

آورده که دیگران باید به ما کمک کنند؟ شاید زمان آن باشد به فرمایش عیسی توجه کنیم که فرمود: ”بدهید تا به شما داده شود.“ (لوقا ۶: ۳۸). شاید زمان آن باشد که دست از چسبیدن به مال و منال بکشیم و شروع کنیم به دادن و تجربه کردن تدارک الهی. چیزهای بسیار دیگری جز پول هست که می‌توانیم به خداوند بدهیم. وقت، استعدادها، و عطا‌های روحانی‌مان برای خدمت، همگی اموالی هستند که می‌توانیم در اختیار مسیح قرار دهیم.

دادن بدون اکراه

مشخص است که پولس از بخشش سخاوتمندانه مسیحیان مکادونیه تحت تأثیر قرار گرفته بود و می‌خواست خوانندگانش بدانند که ایشان چرا در فقر خود اینچنین آسان هدیه دادند. علت این امر محبت بسیار ایشان به مسیح بود. او مسیحیان مکادونیه را با کسانی مقایسه می‌کند که از سر رودربایستی یا نوعی اجبار هدیه می‌دهند. اما پولس می‌خواهد به ما تفهیم کند که دادن سخاوتمندانه نتیجه عمل خدا در دل ما است؛ می‌فرماید: ”هر کس به‌طوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.“ (دوم قرنتیان ۹: ۷). نتیجه آنکه رهبر خدمتگزار باید از نیاز دیگران آگاه باشد و به‌خاطر محبت فراوان به مسیح، به این نیازها واکنش نشان دهد.

دادن بدون محدودیت

رهبر خدمتگزار باید برای کسانی که به ایشان خدمت می‌کند قابل دسترس باشد. ایمانداران مکادونیه از طریق پولس با مؤمنین اورشلیم ارتباطی شخصی برقرار کردند. در این زمینه، همه ما نیاز به حکمت داریم تا بدانیم مرزها را کجا قرار دهیم، طوری که وقت کافی برای مطالعه و برای خانواده خود داشته باشیم، ولی در ضمن، وقتی مناسب نیز برای کسانی داشته باشیم که نیاز به مشاوره، تسلی، و همراهی دارند.

یک بیماری مُهلک: انجیل تندرستی و ثروت

نوشته پروفسور گوردون فی

بخش سوم: انجیل تندرستی کامل (دنباله)

در شماره گذشته، بررسی انجیل تندرستی کامل را آغاز کردیم و دیدیم که مروجین این نگرش چگونه تفسیر نادرستی از چند آیه به دست می‌دهند و نتیجه می‌گیرند که ایمانداران باید همیشه در تندرستی کامل به سر ببرند. در این شماره، به بررسی دو عامل دیگر خواهیم پرداخت، یعنی استفاده گزینشی از آیات، و نداشتن نگرشی کلی در مورد کتاب مقدس، خصوصاً عدم درک چارچوب اساسی الهیات نویسندگان عهد جدید.

استفاده گزینشی از آیات

”انجیل“ تندرستی کامل، مانند مشابه خود یعنی ”انجیل ثروت“، در امر استفاده گزینشی از آیات تقصیرکار است. به این معنی که پیروان این نگرش تنها آن دسته از آیات را گزینش می‌کنند که به کارشان می‌آید، و شگردهای تفسیری بسیاری به کار می‌برند تا از آیاتی که باعث در دسر است طفره بروند یا به‌نوعی آنها را رد کنند.

در ضمن، مروجین این نگرش به منطق بشری متوسل می‌شوند و می‌گویند که ما از آنجا که فرزند خدا هستیم، باید حتماً از سلامت کامل برخوردار باشیم. اگر تندرست نباشیم، قطعاً به‌خاطر این است که ایمان واقعی نداریم. علت چنین نگرشی این است که این افراد کتاب مقدس، سقوط بشر، و فیض عام را جدی نمی‌گیرند. به نظر آنان، مسیح ما را از لعنت رهایی داده است. بنابراین، به این نکته توجه نمی‌کنند که طبق کتاب مقدس، سقوط بر تمام تار و پود نظام خلقت اثر گذاشته است.

خود کتاب مقدس واقع‌بین‌تر است، و امیدی واقعی‌تر ارائه می‌دهد. درست است که خدا قدرتی بی‌کران دارد و قدرت خود را به قوم خود نشان می‌دهد. اما قوم او با اینکه فدیة داده شده‌اند، هنوز در دنیایی سقوط کرده زندگی می‌کنند که در آن، تمامی خلقت، از جمله بدن انسان، در ”قید فساد“ است (رومیان ۸: ۲۱)، و به چنین وضعیتی به سر خواهد برد تا به ”خلاصی جسم خود“ برسد (۸: ۲۳).

به همین دلیل است که کتاب مقدس به بسیاری از معجزات الیشع اشاره می‌کند، از جمله شفاهای. اما عجیب است که بدون اینکه قضاوتی بکند، می‌گوید او ”به بیماری‌ای که از آن مرد، مریض شد.“ (دوم پادشاهان

۱۳:۱۴). همچنین می‌فرماید که یعقوب برادر یوحنا شهید شد، اما پطرس رهایی یافت (اعمال ۱۲)؛ رهایی پطرس قطعاً نتیجه مستقیم ایمان عظیم خود او یا کلیسا نبود!

در نوشته‌های پولس نیز شاهد نکاتی هستیم که در نقطه مقابل نگرش "انجیل تندرستی کامل" قرار دارد. از یک سو، خدمت او همراه بود با "آیات و عجایب و معجزات" (دوم قرن‌تیاں ۱۲:۱۲؛ رومیان ۱۵:۱۹)؛ اما خود او و همکارانش همیشه در تندرستی کامل به سر نمی‌بردند. و بیماری ایشان "هرگز" به کمبود ایمان ایشان نسبت داده نشده، و بهبودشان نیز به ایمان عظیمشان ارتباط نیافته است. اِپَرُدُنُس بیمار شد و در آستانه مرگ قرار گرفت، و در مورد او "خدا بر وی ترحم فرمود" (فیلیپیان ۲:۲۶-۲۷)؛ اما تَرُفِیْمُس در میلنُس بیمار رها شد (دوم تیموتائوس ۴:۲۰). همچنین پولس به تیموتائوس که مبتلا به ناراحتی معده بود، "نمی‌گوید" که برای دریافت شفا از ایمان بهره بگیرد. بلکه با واقع‌بینی کامل، او را تشویق می‌کند که برای بیماری خود شراب بنوشد (اول تیموتائوس ۵:۲۳). جای حیرت است که چرا مروجین "انجیل" تندرستی کامل از این آیه در خدمت خود استفاده نمی‌کنند!

بعضی می‌گویند که در تمام این موارد، خصوصاً در مورد اخیر (یعنی نوشیدن شراب)، پولس کمبود ایمان نشان داده است. اما با چنین رویکردی باید سرسختانه مبارزه کرد، زیرا این کار به معنی قضاوت کردن در مورد خود روح‌القدس است. اگر ایمان داریم که تمام کتاب‌مقدس از الهام روح‌القدس است، در این صورت، "شراب برای معده" را نیز او برای تیموتائوس تجویز کرده، درست همان طور که نهادن دستها و مالیدن روغن را در یعقوب ۵:۱۴-۱۵ تعیین فرموده است.

آنچه بیشتر برای این افراد مشکل‌آفرین است، بیماریها و رنجهای خود پولس است. بدن او ضعیف یا شاید هم بیمار بود (دوم قرن‌تیاں ۱۰:۱۰). او خود می‌فرماید که موت عیسی را همواره در بدن خود حمل می‌کند (دوم قرن‌تیاں ۴:۱۱)، و از مضمون متن می‌توان به روشنی درک کرد که به بیماری جسمی اشاره می‌کند. او به‌لحاظ ظاهری رنج می‌کشید (۴:۱۶) و مشتاق بود خیمه زمینی خود را با مسکن آسمانی جایگزین سازد (۵:۱-۲). موعظه او در غلاطیه مستقیماً به‌خاطر بیماری‌اش بود (غلاطیان ۴:۱۲-۱۵) و تقریباً قطعی است که این یک عارضه چشمی بوده است. این عارضه چه همان "خار در جسم" بوده باشد و چه نه (دوم قرن‌تیاں ۷:۱۲)، چندان جای تردید نیست که مشکلی که او سه بار برای آن درخواست رهایی کرد، مشکلی جسمی بود. البته بعضی معتقدند که منظور از "جسم" در اینجا همان طبیعت گناه‌آلود پولس است و آن فرشته شیطان، به تمایلات گناه‌آلود او حمله می‌کرده است. اما چنین عقیده‌ای به منزله ایجاد اغتشاش نه تنها در متن و مضمون آن، بلکه در الهیات پولس در باره زندگی در روح‌القدس است (غلاطیان ۵؛ رومیان ۸).

معمول‌ترین راه برای "طفره رفتن" از این آیات، این بوده که بگویند میان رنج و بیماری تفاوتی هست. رنج چیزی است از بیرون ما و ناشی از پیروی از مسیح است. می‌گویند این همان چیزی است که پولس به آن مبتلا بود و ما نیز باید انتظار آن را داشته باشیم. اما بیماری بخشی از سقوط و لعنت است و اکنون مسیح بر آنها غلبه یافته است.

اما کتاب مقدس چنین تمایزی قائل نشده است. منظور این نیست که نویسندگان کتاب مقدس تفاوت آن را نمی‌دانستند یا نمی‌توانستند درک کنند. ایشان صرفاً چنین تمایزی قائل نبودند. واضح‌ترین شاهد این امر این است که هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، رایج‌ترین کلمه‌ای که برای بیماری به کار رفته، کلمه "ضعف" است و تنها از روی مضمون متن است که می‌توان درک کرد منظور چه نوع "ضعفی" بوده است.

دلیل اصلی برای کاربرد این کلمه این است که "همه" بدیها نتیجه سقوط تلقی می‌شود، نه تنها بیماری. و خدا می‌تواند ما را از هر بدی برهاند، نه تنها از بیماری. اما همیشه چنین نمی‌کند. درست همان طور که شیطان مسوول "خار در جسم" پولس بود، مسوول هم بود که مانع شد او به تسالونیک‌ها باز گردد (اول تسالونیکیان ۲: ۱۸)، اما هیچ اشاره‌ای نشده که در این موارد پولس یا خدا مرتکب کوتاهی شدند. بنابراین، بیماری بخشی منحصر به فرد از سقوط نیست که رهایی از آن بستگی به تقاضای ما داشته باشد؛ بلکه فقط بخشی از کل نظام سقوط کرده است. وعده شفا داده شده، اما در عصر کنونی جایی هم برای "شرابی کم" برای ضعف‌هایمان وجود دارد.

الهیاتی نادرست

سومین اشکال نهضت "انجیل تندرستی کامل" در زمینه تفسیر کتاب مقدس، ارتباط تنگاتنگی است که این نهضت با موارد مذکور در بالا دارد. این نهضت از الهیات درست کتاب مقدس برخوردار نیست.

چارچوب الهیات عهد جدید، اساساً آخرت‌شناختی است، یعنی با فرا رسیدن آخر الزمان سر و کار دارد. در روزگار ظهور عیسی، امید یهودیان برای نجات کاملاً آخرت‌شناسانه شده بود. ایشان عصر کنونی را تحت سیطره شیطان، و در نتیجه کاملاً شرّ می‌دانستند. حاکمیت در دست انسان‌های شریر بود و ایشان بر عادلان ستم می‌راندند. لذا یهودیان امید به نجات در بطن تاریخ را از دست داده بودند. ایشان منتظر بودند خدا عصر کنونی را به پایان برساند و به این ترتیب حق ایشان را احقاق کند. خدا این کار را می‌بایست به واسطه مسیح موعود انجام دهد که شیطان را داوری کرده، عصر جدید را آغاز خواهد کرد، یعنی ملکوت خدا را.

در چنین امیدی بود که عیسی قدم به این جهان گذارد. او اعلام کرد که ملکوت در خدمت خود او حضور دارد و این امر را با شفای بیماران، اخراج ارواح، و پذیرش مطرودان نشان داد. هیجان آخرت‌شناختی به اوج خود رسید. اما عیسی به جای اینکه عصر جدید شکوهمند را آغاز کند، به صلیب کشیده شد. امیدها از میان رفت.

اما نه! ماجرا دنباله‌ای پر جلال داشت. او از مردگان بر خاست. شاگردان گمان بردند که زمان ملکوت قطعاً همان هنگام است. اما عیسی نزد پدر باز گشت و روح القدس موعود را فرستاد. درست در همینجا است که مشکلات بروز می‌کنند، هم برای کلیسای اولیه و هم برای ما. عیسی اعلام داشت که ملکوت با ظهور خودش فرا رسیده است. آمدن روح القدس با پُری و قدرت نیز نشانه فرا رسیدن عصر جدید بود. اما "پایان"

این عصر ظاهراً هنوز فرا نرسیده است. شرارت و اثرات آن هنوز قویاً مشهود است. اینها را چگونه می‌توان با هم آشتی داد؟

کلیسا خیلی سریع پی برد که عیسی نیامده بود تا پایان “نهایی” را آغاز کند، بلکه “آغاز” پایان را. این را از موعظه پطرس در اعمال ۳ می‌توان مشاهده کرد. لذا ایشان دیدند که با مرگ و قیام عیسی، و نیز با نزول روح‌القدس، برکات و فوائد “آینده” از هم‌اکنون فرا رسیده است. بنابراین، در یک معنا، “پایان” آمده بود. اما در معنایی دیگر، هنوز کاملاً نیامده بود. به این ترتیب، ایشان دیدند که ملکوت، و نجات، “هم‌اکنون” فرا رسیده، اما “نه هنوز کامل”.

از این رو، ایمانداران اولیه خود را به‌واقع قومی آخرت‌شناختی می‌دانستند که “بین زمان‌ها” زندگی می‌کند، یعنی بین زمان آغاز “پایان” و زمان انتهای “پایان”. ایشان در عشاء ربانی، وجود آخرت‌شناختی خود را با اعلام “موت خداوند تا هنگامی که باز آید” جشن می‌گرفتند (اول قرن‌تیان ۱۱: ۲۶). ایشان از “هم‌اکنون” بخشایش رایگان و کامل خدا را می‌شناختند، اما “هنوز” به کاملیت نرسیده بودند (فیلیپیان ۳: ۷-۱۴). هم‌اکنون مرگ در سیطره ایشان قرار داشت (اول قرن‌تیان ۳: ۲۲)، اما هنوز می‌مردند (فیلیپیان ۳: ۲۰-۲۲). ایشان هم‌اکنون در روح زندگی می‌کردند، اما هنوز در دنیایی بودند که شیطان می‌توانست به ایشان حمله کند. هم‌اکنون عادل شمرده شده و هیچ قصاصی بر ایشان نبود، اما هنوز داوری آینده وجود داشت. ایشان “قوم آینده” خدا بودند. ایشان تحت تأثیر آینده بودند، فوائد آن را می‌شناختند، و در پرتو ارزشهای آن زندگی می‌کردند. اما هنوز می‌بایست با این فوائد و ارزشها در دنیای کنونی زندگی کنند.

مشکلی که در قرن‌تس وجود داشت، و انجیل ثروت و تندرستی نیز همان را تکرار می‌کند، این بود که بر “هم‌اکنون” آنقدر تأکید می‌گذاشت که تقریباً حضور سنگین و دائمی دنیا را انکار می‌کرد. ایشان مسیح را در حالت جلال‌یافته‌اش می‌دیدند، نه بر روی صلیب. اعتقاد داشتند تنها چیزی که خدا را جلال می‌دهد، آیات و عجایب و قوات است. از آنجا که خدا شفا می‌دهد، پس باید تکتک افراد را شفا دهد. برای چنین تفکر آخرت‌شناسانه‌ای، جایی برای ضعف یا گرسنگی یا تشنگی نیست.

اگر قرن‌تیان پولس را رد کردند، به این دلیل بود که الهیاتی دروغین در کانون اندیشه‌شان قرار داشت. ضعف‌های جسمانی او با نگرشی که ایشان از مقام رسول داشتند مطابق نبود. رسول می‌بایست “روحانی” و فصیح بوده، در جلال و تندرستی کامل زندگی کند. ایشان پولس و الهیات صلیب او را رد می‌کردند (و نیز رنجهای دائمی را که در عصر کنونی همراه با آن می‌آید)، زیرا خود را “روحانی” و رهایی‌یافته از چنین ضعف‌هایی می‌دانستند. پولس در نظر آنان همه چیز بود جز رسول عیسای “پر جلال”.

پولس نهایت تلاش خود را کرد تا ایشان را به انجیل باز گرداند. او در اول قرن‌تیان ۱: ۱۸-۲۵ به ایشان یادآوری می‌کند که تنها بنیاد انجیل، “مسیح مصلوب” است. برای قرن‌تیان، این نکته به منزله این بود که بگویند “یخ سرخ‌شده”. مسیح یعنی قدرت، جلال، و معجزات؛ مصلوب شدن یعنی ضعف، ننگ، و رنج. از

همین رو، با شادی رسولان دروغینی را پذیرفتند که "انجیلی دیگر" با "عیسای دیگر" را موعظه می‌کردند (دوم قرن‌تیان ۱۱:۴)، و ضعف جسمانی پولس را محکوم می‌کردند (۱۰:۱۰).

او در اول قرن‌تیان ۴:۸-۱۳ به طنز و کنایه متوسل می‌شود و به ایشان می‌گوید: "الحال سیر شده و دولت‌مند گشته‌اید و بدون ما سلطنت می‌کنید!". سپس با همجوی زیبا، خود را با ایشان مقایسه کرده، ایشان را تحقیر می‌کند و خود را نمونه‌ای معرفی می‌کند از اینکه زندگی کردن در آینده اما در عصر کنونی به چه معنایی است.

در دوم قرن‌تیان ۳-۶ می‌کوشد ماهیت رسول بودن واقعی را تشریح کند، خدمتی که پیامی پر جلال دارد اما خود پیام‌آور چندان پر جلال نیست؛ می‌فرماید: "این خزینه (یعنی گنج) را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد، نه از جانب ما." (۷:۴).

و بالاخره در دوم قرن‌تیان ۱۰-۱۳، مستقیماً به معلمین دروغین ایشان حمله می‌کند. به این منظور، نقش "دیوانه" را بازی می‌کند، مانند نمایشنامه‌های کهن. پولس مجبور می‌شود فخر کند (به‌خاطر مخالفینش)؛ اما به چه چیزی فخر می‌کند؟ درست به همان چیزهایی که مورد مخالفت قرن‌تیان بود- یعنی ضعف‌هایش. و با کنایه‌ای کامل، خود را با افتخارات رسولان دروغین همسو می‌سازد، رسولانی که رؤیاهایی عظیم و داستان‌هایی عجیب از معجزات داشتند. اما وقتی این کار را می‌کند، می‌بینیم که رؤیای او دارای هیچ مکاشفه‌ای نیست (۴:۱۲)؛ او اجازه نداشت محتوای آن را افشا کند!، و داستان‌های معجزات او معجزه‌ای ندارد! همه اینها به این دلیل بود که او شاگرد واقعی "آن مصلوب" بود. قوت خدا کامل می‌شود، اما نه در رهایی مسیح‌اش از صلیب، و نه در رهایی رسولش از رنج‌های جسمانی؛ قوت خدا در خود صلیب دیده می‌شود، و در ضعف‌های رسولش.

به این ترتیب، مبشران "تندرستی کامل" کاری نمی‌کنند جز تکرار اشتباه قرن‌تیان. برای آنان غیر ممکن است که بین تنش میان "هم‌اکنون" و "نه هنوز کامل" زندگی کنند. از آنجا که خدا ملکوت را ظاهر ساخته، ایشان تمامی آینده را در عصر کنونی می‌طلبند- جز در خصوص قیامت آخر. اما رسالات اول و دوم قرن‌تیان در مقابل این آخرت‌شناختی افراطی ایشان قد علم می‌کند. پولس آزادانه و با شادمانی در این "هم‌اکنون" زندگی می‌کرد (هم در نیاز و هم در فراوانی، هم در بیماری و هم در تندرستی)، زیرا می‌دانست که خدا زندگی او را در آینده تضمین کرده است، گرچه این زندگی هنوز به‌طور کامل تحقق نیافته بود. پولس می‌فرماید: "موت از آن ما است" (اول قرن‌تیان ۳:۲۲)، اما بدن ما هنوز به کمال نرسیده است. و در این عصر کنونی، حتی بعضی از بهترین خادمین هنوز به‌واسطه رنج‌ها است که به کمال می‌رسند، همان گونه که در مورد پسر خود خدا چنین شد (عبرانیان ۵:۸-۹).

تأکیدی نادرست

در خاتمه، یک نکته الهیاتی را یادآور می‌شویم. موعظه در باره ”انجیل“ تندرستی کامل، مانند جنبه ثروت آن، گرایش دارد به اینکه تأکید را بر نقطه نادرستی بگذارد. می‌گویند شفا را خدا می‌دهد. اما در عمل، شفا در نتیجه ایمان شخص صورت می‌پذیرد. گویی ایشان خدا را در این زمینه مدیون ما می‌دانند.

بنابراین، شفا به‌جای اینکه تجلی رحمت بیکران خدا باشد، چیزی است که ”مجبور است“ انجام دهد، آن هم به خواست ما. اما نباید فراموش کنیم که نخستین نکته در الهیات درست کتاب مقدسی، این است که خدا ”مجبور نیست“ کاری انجام دهد. خدا آزاد است که خدا باشد. او در همه امور حاکمیت دارد و تحت کنترل ما نیست. دومین نکته در الهیات درست کتاب مقدسی این است: گرچه خدا ”مجبور نیست“ کاری انجام دهد، اما از سر رحمت خود ”همه کار“ انجام می‌دهد. هیچکس هرگز سزاوار شفا نبوده است؛ شفا همیشه تجلی رحمت و فیض خدا بوده است. بعضی می‌پرسند که اگر خدا مجبور نیست کاری انجام دهد، اساساً چرا باید دعا کنیم. چرا ننشینیم و منتظر عمل حاکمانه او نباشیم؟ پاسخ این سؤال آسان است: زیرا خدا به دعا جواب می‌دهد. سرّ ایمان این است که میان درخواست و توکل ما از یک سو و آنچه برای ما صورت می‌گیرد از سوی دیگر، ارتباطی شگفت‌انگیز هست. خدا مجبور نیست به دعا پاسخ بدهد، اما می‌دهد. خدا مجبور نیست شفا دهد، اما از سر رحمت خود شفا می‌دهد. لذا شفا تعهدی برای خدا نیست، بلکه هدیه او است. و دقیقاً چون هدیه است، دیگر طلبی نداریم. اما می‌توانیم به او ”توکل کنیم“ که همه کارها را نیک انجام دهد!